

«ساحت هنر، مقدس‌تر است از آنکه وارد سیاست شود.» این تفکر رایج که در میان اغلب هنرمندان سکولار و انتلکتوئل‌ها رایج یافته است، سیاسی‌ترین حرفی است که می‌شود درباره هنر زد و این تفکر که نباید هنر به عرصه سیاست ورود کند، منشای کاملاً سیاسی دارد.

xxx

البته اینجاست بحث دیگری هم وجود دارد - که اصلاً آیا این تفکیک صورت پذیرفته، میان افعال که آنها را به سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، هنری و ... تقسیم کرده است، واقعی است یا نه؟ - که از آن می‌گذریم و وارد آن نمی‌شویم، اما به همین مقدار بسنده کنیم که به هیچ وجه، این تقسیم‌بندی را معتبر و مبتنی بر واقع‌نمیدانم، لکن برای پاسخ به این مسأله هنر و سیاست، مجبور به، به رسمیت شناختن این تقسیم‌بندی که از منشآت تفکر تمدن مدرن است، هستیم.

xxx

«هنر» و «سیاست». اینها چه فرقی با هم دارند و منظور آنها که صاحت هنر را، اجل از آن میدانند که وارد سیاست شود چیست؟ شک ندارم این حرف را تنها آنهايي که در فضای انتلکتوئلی غرب‌زده خارج از سیطره تمدنی غرب، تنفس میکنند و تا مراتبی نیز در آرزوی رسیدن به غرب بوده و دل به آن گره زده‌اند، خواهند زد؛ و گر نه، هنر در غرب، با سیاست، دو حرف جدا از هم نیستند و هرگز از هم جدا نشده‌اند.

این طرز تفکر درباره رابطه «هنر» و «سیاست»، مورد مشابه دیگری هم دارد: «صاحت دین مقدس‌تر است از آنکه وارد سیاست شود.» و این دو عبارت، تنها در یک کلمه تفاوت دارند: «دین» و «هنر». و آیا فکر نمی‌کنید که منشای این دو فکر، یکی باشد؟

مگر سیاست چه دارد که تقدس هنر و یا دین، مانع از آن است که به سیاست ورود کند؟ البته اگر منظور از سیاست، سیاست فریب، استثمار و استثمار باشد، این طرز فکر، بسیار تلقی صحیحی است اما آیا در غرب هم چنین تفکری درباره تفکیک هنر و سیاست رایج است؟ در غرب، که خود منشای این تفکیک هنر از سیاست است، این اندیشه هیچ محلی از اعراب ندارد و هیچ نمونه‌ای - حتی یک نمونه - از هنر و سیاست نمیتوان پیدا کرد که کاملاً مجزای از هم باشند و حتی مصداقی نمی‌شود یافت که در آن، سیاست مرکوب هنر نباشد.

پارادوکس سکولاریسم که منادی اندیشه جدایی دین از سیاست است، خود در عین حال که سیاسی‌ترین موضع را اتخاذ کرده، تعهد و التزام مطلق نیز به یک مذهب به همان میزان محکمی، دارد و آن التزام به مذهب لامذهبی و دین کفر است و من میدانم چگونه می‌شود این تناقض را باور کرد؟!

اندیشه تفکیک هنر از سیاست هم، سیاسی‌ترین موضعی است که میشود نسبت به هنر ابراز داشت. در اینجا نیز منظور معتقدان به جدایی هنر و سیاست، سیاستی نیست که در غرب و دنیای سکولار رواج دارد، بلکه منظور، همین سیاستی است که عین دیانت است. و تنها هدف این تفکر از طرح چنین مسأله‌ای، تخلیه هنر از تعهد و التزام به توحید و کمال، و اجبار او به طغیان است. برای اثبات این گفته، نه فقط چندین هزار نمونه، که هر آنچه که در دنیای هنری غرب و هم در عالم سیاست در غرب می‌گذرد، مصداقی است از این در اختیار گرفتن هنر برای سیاست.

هنر در غرب یا ابزاری است در یدان قدرت و رسانه برای به بند کشیدن بشریت و یا حدیث نفس است که به خدمت شیاطین درآمده است. هنر غرب، نه هنری برای بشریت که هنر برای هنر است و این تمثیل خودپرستی است که در آن اثر هنری، حتی هویتی مستقل از جهان پیرامونی خود و از خالق اثرش نیز دارد و هیچ تعهدی نسبت به وقایعی که در عالم واقع می‌گذرد برای خودش قایل نیست. هدف از شعار جدایی هنر و سیاست، تنها گرفتن تعهد از هنر است و آیا این عدم تعهد هنر، خود یک تعهد به بی‌تعهدی نیست؟

روح خدا می‌گفت: «سرمایه زوالناپذیر آن گونه هنری است که باید، به تناسب عظمت و زیبایی انقلاب اسلامی، همیشه مشام جان زیبا پسند طالبان جمال حق را معطر کند. تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل دهنده اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - اسلام ائمه هدی - علیهم السلام - اسلام فقرای دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازیانه‌خوردگان تاریخ تلخ و شرماآور محرومیتها باشد. هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خونآشام و نابود کننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بیلدر، و در یک کلمه «اسلام آمریکایی» باشد.

هنر در مدرسه عشق نشاندهنده نقاط کور و مبهم معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی است. هنر در عرفان اسلامی ترسیم روشن عدالت و شرافت و انصاف، و تجسیم تلخکامی گرسنگان مغضوب قدرت و پول است. هنر در جایگاه واقعی خود تصویر زالوصفتانی است که از مکیدن خون فرهنگ اصیل اسلامی، فرهنگ عدالت و صفا، لذت میبرند. تنها به هنری باید پرداخت که راه ستیز با جهانلخواران شرق و غرب، و در راس آنان آمریکا و شوروی، را بیاموزد. هنرمندان ما تنها زمانی میتوانند بیلدغدغه کوله بار مسوولیت و امانتشان را زمین بگذارند که مطمئن باشند مردمشان بدون اتکا به غیر، تنها و تنها در چهارچوب مکتبشان، به حیات جاویدان رسیده‌اند.»

آیا تقدس هنر تنها در گرو تعهد او نیست؟

پیلنوشتها:

تحت معنای با سنخیتی نه ترجمه این که آن حال و است شده ترجمه «فکراروش» به غلط به فارسی در که است ای اکلهم همان Intellectual □
اللفظی انتلکتوئل دارد و نه گویای محتوا و مفهومی است که ویژگی فرد مورد خطاب را شرح دهد. شاید واژه «نخبه» قدری نزدیک به معنای لغوی باشد، اما متلّاب عدم اشتباه در اینبار و عدم تکرار این مصیبت تاریخی ترجمه غلط، از همان واژه اصلی استفاده شده است تا ذهن خواننده با توجه به بار مثبتی که عبارت «روشلفکر» دارد منحرف نشود.

□ ۲۰ فراهایی از پیام حضرت امام روح الله خمینی(ره)، ۳۰/۶/۶۷